

نشریه نثر پژوهی ادب فارسی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۲۰، دوره جدید، شماره ۴۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

تأملی بر جلوه‌های فره باوری در تاریخ بیهقی (علمی - پژوهشی) *

دکتر فاطمه کلاهیچیان^۱، سحر یوسفی^۲

چکیده

یکی از مفاهیم بارز اساطیری که در ایران پس از اسلام نیز در میان عموم مردم و آثار مکتوب به حیات خویش ادامه داد، فره باوری است. بررسی جلوه‌های این اندیشه که در روند دگردیسی خود از دوران باستان به بعد، تغییراتی گوناگون در کیفیت و کارکرد یافته است، یکی از زمینه‌های جذاب و سودمند پژوهشی است که ارزش‌های تاریخی، جامعه‌شناختی، روانشناختی و حتی بلاغی بسیار دارد. بر اساس همین اهمیت، این مقاله بر آن است مهم‌ترین نمودهای خودآگاه یا ناخودآگاه اعتقاد به فره را در یکی از برجسته‌ترین آثار منثور ادب فارسی که هم ماهیتی تاریخی و هم صورتی ادبی دارد، بررسی کند. این اثر، تاریخ بیهقی است. هدف از این پژوهش، توصیف و تحلیل جزئیات فره‌اندیشی در معنا و صورت اثر مذکور است تا بدین ترتیب، سهم غالباً نیمه‌پنهان این اعتقاد باستانی در تشریح رویدادها و نیز برداشت از ماجراها و شخصیت‌ها آشکار گردد و معمولاً در جریان رویدادهای کلان مربوط به شاهان و بعضی خصوصیات و رفتارهای آنان جلوه می‌کند. نمود آیین‌هایی چون جشن مهرگان نیز سهمی قابل توجه در این بروز دارد. رویکرد جبرگرایانه تاریخ بیهقی در مواضعی چون به قدرت رسیدن شاهان، حامل نمودهایی قابل تأمل از فره‌اندیشی است. جلوه‌های متعدد این تفکر در محتوا و فرم این اثر، انحراف کارکرد فره را از یک

* تاریخ ارسال مقاله : ۱۳۹۶/۰۲/۲۳

تاریخ پذیرش نهایی مقاله : ۱۳۹۶/۱۱/۱۴

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی. (نویسنده مسئول)

E-mail: f_kolahchian@yahoo.com

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی

باور اساطیری به یک ابزار سیاسی-درباری، به خوبی بازتاب می‌دهند و تفاوت بعضی جزئیات آن را با صورت اصیل و باستانی آشکار می‌کنند.

واژه‌های کلیدی: تفکر اساطیری، فره‌اندیشی، حکومت غزنوی، تاریخ بیهقی.

۱- مقدمه

یکی از زمینه‌های جذاب پژوهشی، مباحث مربوط به اسطوره در تاریخ و تاریخ در اسطوره است. چنان که می‌دانیم، اسطوره از سویی با داستان و از سوی دیگر با تاریخ پیوند دارد. هرچند در گذشته، گاهی اساطیر مانعی برای شناخت حقیقت قلمداد می‌شدند؛ اما پس از پیشرفت مطالعات مرتبط ثابت شد، اسطوره‌های یک قوم، نمادهایی برای معرفی حقایق دینی و شرایط اجتماعی و فرهنگی آن قومند.

یکی از اندیشه‌های اسطوره‌ای که در ایران پس از اسلام نیز ادامه حیات داد، «فره‌باوری» است. این تفکر که جلوه‌های آن ذیل مسئله دگردیسی اندیشه‌های اساطیری و نیز موضوع ارتباط تاریخ و اسطوره قابل بررسی است، در متون ادبی ما نیز که همواره حامل باورهای آگاهانه و ناخودآگاه ملت ما بوده‌اند، قابل نشانه‌یابی است.

در باره فره، تعاریف مختصر و مفصل بسیاری عرضه شده است که تمامی آن‌ها در ایزدی و آسمانی دانستن این موهبت یکسانند؛ از جمله: «فره در پهلوی خوره (xwarrah) بوده است. این واژه پهلوی از خورنه برآمده است. به جز دو ریخت «فره» (farrah) و «فر»، این واژه در پارسی، در ریخت «فره» (farra) نیز کاربرد یافته است» (کزازی، ۱۳۸۶: ۲۳۵/۱). در *زامیاد یشت*، از فر به عنوان فروغی نیرومند و آفریده اهورامزدا که والاتر از همه آفریدگان است، یاد شده است. این واژه در دوران کهن و به یونانی نیز در همین مفهوم شکوه، مجد و بزرگی ترجمه شده است. در عربی آن را به نور و شعاع الهی برگردانده‌اند. سهروردی نیز در *حکمه‌الاشراق*، آن را نور ساطع از نورالانوار می‌داند و می‌گوید، ایرانیان قدیم آن را خوره می‌خواندند (ن.ک: آموزگار، ۱۳۸۷: ۳۵۲-۳۵۱). در اصطلاح، فر «فروغ یا موهبتی است ایزدی که هر کس از آن برخوردار شود، برازنده سالاری و فرمانبرداری

گردد و به شهریاری رسد و آسایش گستر و دادگر شود» (دوستخواه، ۱۳۸۲: ۱۰۱۷/۲-۱۰۱۸).

هر چند «در ادبیات اوستایی و پهلوی، رسیدن به برکت، اقبال و خواسته، وابسته به داشتن فرّه است؛ اما فرّه با خویشکاری به دست می‌آید. برمی‌آید که فرّه باید نیروی کیهانی و ایزدی باشد که بر اثر خویشکاری ورزیدن مردم، به صورت قدرت، ثروت و موفقیت و جز آن، بر زندگی مردم اثر می‌گذارد و شکل می‌پذیرد. از این نکته روشن می‌گردد، خویشکاری رابط نیروی کیهانی و جهان انسانی است» (همان: ۱۰۱۹-۱۰۱۸).

فرّه تجلیات و تجسماتی چند دارد که مهم‌ترین آن‌ها نور است: «هاله‌ای از نور که تصویرهای ایزدان و برخی فرمانروایان بر دور سر دارند، نمادی از فرّه است. فرّه را به شکل آتشی سوزان توصیف کرده‌اند. در *زادسپرم* آمده است که فرّه شاهی در آتش بهرام است که شاه آتش‌هاست. در *اردویراف‌نامه*، همه جا فرّه با روشنی همراه است و تجسم فرّه روشنی است. در *اوستا*، فرّه هم آتش است و هم صورتی از مایع زندگی‌بخش. فرّه را با آب زندگی نیز یکی دانسته‌اند و آن را نطفه انگاشته‌اند. آسمان و خورشید هم گاهی صورت‌هایی از فرّه فرض شده‌اند و نماد ظاهری آن‌ها در این زمینه پرنده است. گاهی نیز این فرّه صورت قوچ دارد که حیوانی بارورکننده است و گاهی هم به صورت آهوست که مراد از آن تیزکی است. در *کارنامه اردشیر بابکان*، فرّه به صورت برّه به دنبال اردشیر است» (آموزگار، ۱۳۸۷: ۳۵۵).

کسب فرّه یا موروثی بود؛ یا از راه پیروزی بر دشمنان و حریفان حاصل می‌شد. مثلاً پیروزی‌های شاپور اول او را چنان فرّه‌ای بخشید که برای بازماندگانی که خود قادر به غلبه بر رومیان نبودند، تکیه گاهی قوی به حساب می‌آمد. در هر حال، فرّی که مشروعیت پادشاهی را به وجود می‌آورد، باید بالاترین فرّه‌ها می‌بود؛ خواه به صورت موروثی باشد و خواه به شکل اکتسابی (ن.ک: سودآور، ۱۳۸۳: ۱۵).

بر اساس آنچه از شاهنامه فردوسی برمی‌آید، فرّه ایزدی به دو طریق از کف پادشاه می‌رفته است: «یکی تمرد مستقیم در برابر خدا؛ یعنی ادعای خدایی کردن شاه و دیگری

تمرد غیر مستقیم در برابر خدا؛ یعنی بیدادگری به خلق» (همایون کاتوزیان، بی تا: ۱۱). آری فرّه ایزدی با کثرتفاری و خردستیزی سازگار نیست و «آن کس که دست از دستان مردم بیرون می کشد و به مردم پشت می کند، سزاوار پادافراه است» (عنصری، ۱۳۸۷: ۶۴).

۱-۱- بیان مسئله

با توجه به نمودهای تعیین کننده مفهوم فره باوری در آثار برتر ادب فارسی، مسئله این پژوهش، توصیف و تحلیل بارزترین جلوه های خودآگاه یا ناخودآگاه اعتقاد به فره در یکی از مهم ترین آثار مثنوی تاریخی- ادبی؛ یعنی تاریخ بیهقی است. هدف از این تحقیق، بررسی نقش و تأثیر فره اندیشی در شرح رویدادهای گوناگون و قضاوت درباره ماجراها و شخصیت های این تاریخ است که از ذهن و زبان بیهقی آغاز می شود و پس از گذر از محتوا و فرم اثر، به مخاطب می رسد. از سوی دیگر، با این پژوهش در صدد آنیم که تطوّر کلی کارکرد این باور را از صورت اصیل و باستانی آن، تا رسیدن به دوره غزنوی- در محدوده آگاهی هایی که تاریخ بیهقی در اختیار ما می گذارد- دریابیم.

۱-۲- پیشینه تحقیق

درباره فرّه ایزدی و مطالب مرتبط با آن، مقالات متعددی نوشته شده است. این مقالات، گذشته از معنا و مفهوم، به جنبه های گوناگونی از این باور در ایران پیش از اسلام و گاه شاهنامه فردوسی پرداخته اند؛ اما به جزئیات فره اندیشی پس از اسلام، چندان توجه نشده است. بعضی از مقالات مذکور عبارتند از:

- ۱- همایون کاتوزیان، محمد علی. «فرّه ایزدی و حق الهی پادشاهان» (بی تا).
- اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره های ۱۳۰ و ۱۲۹ که به پیشینه این باور در جوامع فتودالیستی پرداخته و سپس آن را در شاهنامه تبیین نموده است.
- ۲- اسماعیل لو، حسین. «فرّ همای و روایت در اوستا» (بی تا). مجله زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی. این مقاله به بررسی و تبیین این اندیشه در اوستا پرداخته است.

۳- پیرنظر، ناهید. «مقایسه فرّه ایزدی با التفات الهی در ادبیات فارسی و یهود» (بی‌تا). *ایران‌شناسی*، دوره جدید، سال پانزدهم. نویسنده مقاله، این باور را در دو فرهنگ ایرانی و یهودی بررسی کرده و شباهت‌ها و تفاوت‌های کارکرد آن را تبیین نموده است.

۴- محمدی، ذکرا... و محمد بی‌طرفان. «انتقال و تحول اندیشه سیاسی فرّه ایزدی از ایران باستان به ایران اسلامی» (۱۳۹۱). *فصلنامه علمی - تخصصی سخن تاریخ*، سال ششم، شماره ۱۶. در این مقاله، به روند کارکرد سیاسی مفهوم فرّه از دوران باستان تا دوره‌های اسلامی پرداخته شده است و نظری کلی به دوران غزنویان نیز دارد.

در این میان، اثری که به جزئیات بروز اندیشه فرّه باوری در تاریخ بیهقی پردازد، یافت نشد.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

با توجه به فواید اسطوره‌شناختی، تاریخی، جامعه‌شناسانه، روانشناختی و محتوایی - بلاغی بررسی نمود فرّه باوری در آثار برتر ادب فارسی، پرداختن به چنین پژوهش‌هایی همواره جنبه‌هایی سودمند و جذاب در خود خواهد داشت. در نظر گرفتن اهمیت تاریخی - ادبی تاریخ بیهقی و تعلق آن به مقطعی قابل توجه از تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران، ارزش‌های تحقیقاتی از این دست را بیشتر مشخص می‌کند. این مقاله می‌تواند راهگشای بررسی جلوه‌های این تفکر مهم و تعیین‌کننده، در سایر متون بزرگ و کهن نظم و نثر فارسی باشد.

۲- بحث

۲-۱- فرّه باوری در ایران اسلامی

پیش از ورود به مبحث اصلی و پرداختن به نمودهای اعتقاد به فرّه در تاریخ بیهقی، گذری بر مهم‌ترین جلوه‌های روند این اندیشه در ایران پس از اسلام، ضروری به نظر می‌رسد. پس از عبور اندیشه فرّه باوری از دوران باستان و رسیدن آن به عصر اسلامی ایران، این اعتقاد

بیشتر از آنکه حامل مفاهیم اساطیری پیشین باشد، کارکردهای اجتماعی-سیاسی یافت: «انتقال فرّه ایزدی از ایران باستان به ایران اسلامی، معیاری برای سنجش حقانیت فرازمینی سلاطین در میان عامه مردم گردید. این اندیشه در هر دوره تاریخی، بر اساس مقتضیات سیاسی و اجتماعی، مراحل مختلفی را سپری کرد؛ ولی کماکان در اصل فکری و دینی آن خدش‌های وارد نشد. استفاده ابزاری از این تفکر، برای درپوش گذاشتن بر خطرات احتمالی خیزش‌های اجتماعی بود که به فراخور عملکرد نامناسب پادشاه پیش می‌آمد» (محمدی، ۱۳۹۱: ۳۰).

پس از اسلام، مفهوم فرّه ایزدی برابر با توجه ویژه الهی شد و منجر به تلاش‌هایی در راستای نسبت دادن سلسله‌های حکومت شاهان به پادشاهان اسطوره‌ای ایران گشت که با هدف ایجاد مشروعیت و محبوبیت حکومت‌ها در میان مردم انجام می‌گرفت. به دیگر بیان، این واژه در دوران اسلامی مترادف با «التفات الهی» (سرخوش کرتیس، ۱۳۸۸: ۹) معنا شد و کارکرد یافت. شگفتا که این تلاش‌ها حتی درباره فرمانروایان مغول نیز صورت می‌گرفت! چنانکه «در تصویری که در شاهنامه ابوسعیدی می‌بینیم، اولجایتو، همانند برادرش غازان، شمس‌ای در پشت سر دارد که نماینده فرّ اوست و یا دستمالی دریافت می‌کند که بیانگر تفویض حکومت به اوست» (سودآور، ۱۳۸۳: ۱۱).

۲-۲- بررسی جلوه‌های باور به فرّه در تاریخ بیهقی

در سراسر تاریخ بیهقی، ماجرای به قدرت رسیدن و عزل و نصب شاهان، در لفافه‌ای از تقدیرگرایی جبرآمیز پوشیده شده است و در طی استدلال‌هایی که از آن‌ها بوی جبر می‌آید؛ به عنوان نمونه، آن‌جا که می‌خوانیم:

«و قضای ایزد عزوجل چنان رود که وی خواهد و گوید و فرماید؛ نه چنان که مراد آدمی در آن باشد؛ که به فرمان وی است سبحانه و تعالی گردش اقدار و حکم او راست در راندن منحت و محنت و نمودن انواع کامکاری و قدرت و در هر چه کند عدل است و ملک روی زمین از فضل وی رسد ازین بدان و از آن بدین» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱/۳-۲).

در جایی دیگر، امیرمسعود با معتمدانش از قصد سوء پدر یاد می‌کند و در این میان، خواست خدا؛ یعنی آسیب نرسیدن به خود را بر خواست پدر مقدم می‌شمارد. در ادامه، در پاسخ به وسوسه‌ها و پیشنهاد عبدالغفار در رابطه با بی‌مهری‌های محمود و پشتیبانی از مسعود برای حکومت هم می‌گوید:

«همداستان نباشم ازین سخن بیندیشید تا به کردار چه رسد؛ که امیر محمود پدر من است و من نتوانم دید که بادی تند بر وی وزد... او خود پیر شده است و ضعیف گشته و نالان می‌باشد و عمرش سر آمده و من زندگانی وی خواهم تا خدای عزوجل چه تقدیر کرده است و از شما بیش از آن نخواهم که چون او را قضای مرگ باشد... در بیعت من باشید» (همان: ۱۲۴-۱۲۳).

در همین زمینه موضوعی، در ماجرای امیر منصور نوح سامانی، آیه‌ای با مفهوم اختیار ذکر می‌گردد؛ اما در نهایت، برای توضیح نوعی تقدیرگرایی سلطان‌پسندانه به استشهاد گرفته می‌شود:

«و امیر محمود گفت، إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ. این قوم با ما صلح و عهد کردند؛ پس بشکستند. ایزد عز ذکره نپسندید... و چون خداوند و خداوندزاده خویش را چنان قهر کردند، توفیق و عصمت خویش از ایشان دور کرد و مُلک و نعمت از ایشان بستد و به ما داد» (همان: ۶۷۹-۶۷۸).

از این دست نمونه‌ها در تاریخ بیهقی کم نیست. بیهقی در این‌گونه موضوعات کلان، نگرشی جبرمحور دارد که البته با توجه و توضیح آمیخته می‌شود؛ اما در امور جزئی‌تر، روی آزادی در اندیشه و کردار، بیشتر تأکید می‌کند. در لایه‌های زیرین این نوع رویکردهای جبرگرا، نمونه‌هایی بارز از فرّه باوری قابل ردیابی است. فرمانروایی در تاریخ بیهقی، فراتر از علت و معلول‌های وابسته به شرایط و کردار فرد، به اراده و نیرویی ماورایی پیوند خورده است که شباهت‌هایی معنادار با بحث فرّه دارد. پادشاه به قدرت رسیده، به مانند همان پادشاه فره‌مند باستانی است که به دلیل شایستگی و برازندگی، از موهبت آسمانی سالاری و شکوهمندی برخوردار می‌گردد و به مجد و عظمت می‌رسد. ساختار و

کلیات این روند، مشابه همان جریان اساطیری است؛ اما جزئیات و استدلال‌ها روی در نو شدن دارند. پادشاه به حکومت می‌رسد؛ چون سزاوار است و این سزاواری بیشتر از آنکه نتیجه شخصیت و اعمال درخشان او باشد، موهبتی است ایزدی که شامل حال او گشته است.

در بروز این دیدگاه بیهقی که علاوه بر امور یاد شده، به اعمال و دیگر رویدادهای منتسب به پادشاهان نیز مربوط می‌شود، علاوه بر حضور ناخودآگاه یا حتی آگاهانه بقایای فره‌باوری باستانی، سهم اعتقادات شخصیت‌های تاریخ و چند ویژگی روحی خود بیهقی را هم باید در نظر گرفت؛ ویژگی‌هایی مانند ترس و احتیاط، روحیه صلح‌جو و تربیت درباری، تمایل به حفظ اثر و علاقه به خاندان غزنوی. این خصایص گاه تا آن اندازه قوت می‌یابند که بر روحیه خردگرا و استدلال‌جوی بیهقی فائق می‌شوند؛ برای نمونه او در ماجرای تخلیه غزنین، با وجود آنکه امیر مسعود را نکوهش می‌کند، گناه اصلی را به گردن تقدیر می‌اندازد:

«قضا چنین نیست که آدمی زهره دارد که با وی کوشش کند و این ملک رضی... عنه تقصیری نکرد و لشکرهای گران کشید. هر چند مستبد به رای خویش بود، شب و شبگیر کرد؛ ولکن کارش بنرفت که تقدیر کرده بود ایزد عز ذکره» (همان: ۷۱۰).

نمونه‌هایی که ذکر آن‌ها گذشت، مثال‌هایی هستند که می‌توانند به صورتی ظریف و حتی پنهان، دگردیسی سیمای فره را آشکار کنند. این گونه است که صورت تازه فره باوری، کارکردی درباری-سیاسی می‌یابد و دوشادوش نظر به تأیید و حمایت خلافت بغداد، ابزار کسب و جاهت برای حکومت غزنوی می‌گردد؛ یعنی تبیین «مشروعیت پادشاه با قاعده قضا و قدر الهی و قرارگیری فره ایزدی» (محمدی، ۱۳۹۱: ۲۵).

این چهره تازه از اعتقاد به فره، یک تفاوت اساسی دیگر هم با صورت باستانی خود دارد که در بسیاری موارد جلب توجه می‌کند و آن هم پیوند جدایی‌ناپذیر فره با خرد و اختیار است:

«در فرهنگ کهن ایرانی، فره و خرد ارتباطی تنگاتنگ و ناگسستی دارند و فرّ ایزدی امتیازی فوق بشری نیست که بی حساب و کتاب و بدون کسب شایستگی به کسی تعلق گیرد. موهبتی است که پاداش خردورزی و انجام دادن خویشکاری است که خود نتیجه خواست و اراده انسان است» (موسوی و خسروی، ۱۳۸۹: ۲۵۷)؛ اما در تفکرات دیوان سالارانه وابسته به دربار غزنوی، «القا و تثبیت اصل نیست همتایی و بی‌ماندگی سلطان» (دلریش، بی تا: ۴۱)، از مهم‌ترین هنجارها بود که آداب خاص خود را داشت و با تخطی از آن به شدت مقابله می‌شد. این، تحمیل فره است؛ نه تشخیص آن در انسان فره‌مند؛ انحرافی است که در طول «زندگی ناخودآگاه» (بهار، ۱۳۸۷: ۳۷۰) این باور اساطیری، گریبان آن را گرفته بود.

ساختن ناجی از پادشاه بی‌مانند و هم‌تا نیز در همین فضای القایی و اقناعی قابل بررسی است؛ امری که بر «باور امیدبخش ناجیت» (دوستخواه، ۱۳۸۲: ۱/ ۱۰۱۱) استوار است و سابقه‌ای کهن در اندیشه‌های اساطیری و باستانی ایرانیان دارد. از این منظر، محمود و مسعود ناجیانی دلیر، عادل و مهربان می‌شوند که مردم را از ستم قرامطه و فساد دیلمیان می‌رهانند و رسوم اسلام را زنده می‌کنند (ن.ک: بیهقی، ۱۳۸۹: ۱/ ۱۸). در چارچوب این باور، آنان و بخصوص محمود غزنوی، کسانی هستند که از ازل برای رساندن «راحت» و «ایمنی» به مردم آفریده شده‌اند (ن.ک: همان: ۸۸-۸۷).

۲-۳- نمودهای فره باوری در ذهن و زبان بیهقی

آمد و رفت جلوه‌های فره‌اندیشی در محتوا و فرم تاریخ بیهقی باز هم قابل تأمل است. هر شاهدی می‌تواند تحلیلی داشته باشد که زوایایی تازه از این تفکر را بر ما عیان کند؛ مثلاً آن جا که درباره تأسیس دولت غزنویان و رؤیای سبکتگین می‌خوانیم:

«به خواب دیدم پیرمردی را سخت فره‌مند که نزدیک من آمد و مرا می‌گفت: یا سبکتگین، بدان که آن بخشایش که بر آن آهو ماده کردی و این بچگک بدو باز دادی و اسب خود را بی‌جو یله کردی، ما شهری را که آن را غزنین گویند و زاوولستان، به تو و فرزندان تو بخشیدیم؛ و من رسول آفریدگارم» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱/ ۱۹۵).

می بینیم که فضای قدسی خواب و تصریح لفظ فرّه، چقدر در القای نصیب ایزدی سبکتگین و سلسله او به مخاطب تأثیر دارد؛ به ویژه اینکه، این موهبت، نتیجه یک صفت و عمل انسانی و آسمانی معرفی شده است که عبارت است از همان شایستگی فرّه مندی.

در جایی دیگر، در مواجهه بیهقی با مسئله جانشینی محمود می بینیم که مسعود را «ولی عهد بحقیقت» می خواند و اطاعت از او را واجب تر می داند:

«خدای عزوجل، شاخ بزرگ را از اصل ملک که ولی عهد بحقیقت بود به بندگان ارزانی داشت و سایه بر مملکت افکند که خلیفت بود و خلیفت خلیفت مصطفی علیه السلام. امروز ناچار سوی حق شتافتند و طاعت او را فریضه تر داشتند» (همان: ۲).

در این نمونه، سزاواری برای رسیدن به پادشاهی، در قالب یک تشبیه تبیین شده است. مسعود بزرگترین و بهترین شاخه درخت دولت غزنوی است که باید به قدرت برسد و این، عین خواسته خداست.

این گونه از تفکر، گاه درباره شخصیت‌هایی غیر از دولتمردان غزنوی نیز رخ می نماید که ذهن ما را بیشتر به نهادینگی آن در باور نویسنده متوجه می سازد. همان‌طور که پیشتر آمد، فرّه، تجلی‌های گوناگون دارد و یکی از این تجلی‌ها، آتش است. تعبیر «آتش سلطانی» که بیهقی در جایی آن را برای اسکندر به کار می برد، تشبیهی است با ژرف ساختی قابل تأمل از منظر موضوع ما: «اسکندر مردی بود که آتش سلطانی وی نیرو گرفت و بر بالا شد روزی چند سخت اندک و در پس خاکستر شد» (همان: ۸۶). تعبیر اخیر می تواند اشارتی از گیسختن فرّه باشد.

بیهقی، پادشاهی را «میراثی حلال» برای فرخزاد به شمار می آورد و در تشبیهی دیگر که باز هم با نور و روشنایی ارتباط دارد، از خواست خداوند برای تصاحب قدرت و موفقیت خاندان غزنوی می گوید:

«فرخزاد بن ناصر دین الله اَطَالَ اللهُ بقاءَهُ آن را میراث دارد؛ میراثی حلال... ایزد عزّ ذِکْرُهُ چون خواست دولت بدین بزرگی پیدا شود بر روی زمین، امیر عادل سبکتگین را از درجه کفر به درجه ایمان رسانید و وی را مسلمانی عطا داد و پس برکشید تا از آن اصل

درخت مبارک، شاخ‌ها پیدا آمد به بسیار درجه از اصل قوی‌تر. بدان شاخ‌ها اسلام بیاراست و قوت خلفای پیغمبر علیه‌السلام در ایشان بست تا چون نگاه کرده آید، محمود و مسعود... دو آفتاب روشن بودند پوشیده صبحی و شفقی؛ که چون آن صبح و شفق برگزیده است، روشنی آن آفتاب‌ها پدید آمده است» (همان: ۸۹).

در این نمونه اخیر، چند نکته قابل توجه است:

۱. انعکاس یکی از شیوه‌های کسب فرّه؛ یعنی موروثی بودن.
 ۲. جبرگرایی؛ تا آن‌جا که تمام روند مسلمانی و ترقی سبکتگین، صرفاً نتیجه اراده الهی دانسته می‌شود.
 ۳. تأکید بر نقش محوری خلافت عباسی در تثبیت و تقویت قدرت غزنویان.
 ۴. ایهام تبادر موجود میان آفتاب و لفظ «خُورَه» که ریشه پهلوی فرّه است.
 ۵. رابطه صبح، آفتاب و روشنی با خورشید؛ به عنوان یکی از نمودهای متجسد فرّه.
- در موضعی دیگر، بیهقی به مثل سلطان و مردمان می‌پردازد. او مُلک را به‌سان خیمه‌ای می‌داند که شاه ستون آن است؛ لشکر طنابش و رعیت میخ‌هایش هستند. سپس سخنی در باب قهر، قدرت و داد، از انوشیروان نقل می‌کند و با این فضاسازی، در ساختاری تشبیهی به تبیین مشروعیت خاندان غزنوی می‌رسد. در این نمونه، بر تلاش، هنرنمایی و کسب شایستگی بیشتر تأکید می‌شود؛ ضمن اینکه دوباره از نماد آتش بهره گرفته شده است؛ چنان‌که می‌خوانیم:

«و اگر از نژاد محمود و مسعود، پادشاه محتشم و قاهر نشست، هیچ عجب نیست؛ که یعقوب لیث پسر درودگری بود و بوشجاع عضدالدوله والدین پسر بویه بود که سرکشیده پیش سامانیان آمد از میان دیلمیان و از سرکشی به نفس و همت و تقدیر ایزدی جلت عَظْمَتُهُ مُلْک یافت. آن‌گه پسر عضد به همت و نفس قوی‌تر آمد از پدر و خویشاوندان و آن کرد و آن نمود که در کتاب تاجی بواسحق صابی برانده است.... و هر جا عنایت آفریدگار جلّ جلاله آمد و همه هنرها و بزرگی‌ها ظاهر کرد، از خاکستر آتشی فروزان

کرد» (همان: ۳۶۶). در نمونه‌ای دیگر، بیهقی به صورت کهن فره‌اندیشی نزدیک‌تر می‌شود و سهم بیشتری برای کردار، خرد و اختیار قائل می‌گردد:

«قوت پادشاهان اندیشه باریک و دراز است و ظفر و نصرت بر دشمنان و داد که دهند موافق با فرمان‌های ایزد تعالی؛ که فرق میان پادشاهان مؤید موفق و میان خارجی متغلب آن است که پادشاهان را چون داد ده و نیکو کردار و نیکوسیرت و نیکو آثار باشند، طاعت باید داشت و گماشته بحق باید دانست و متغلبان را که ستمکار و بد کردار باشند، خارجی باید گفت و با ایشان جهاد باید کرد» (همان: ۹۰-۸۹).

بسامد واژه «نیکو» و تناسب این کلمه با اصول آیین زردشتی قابل توجه است؛ همین‌طور تأکید بیهقی بر آزادی رعیت در اطاعت از پادشاه دادگر یا طغیان در برابر «خارجی بد کردار». البته و در ادامه، او پادشاهان غزنوی را جزو آن گروهی می‌داند که باید اطاعت شوند؛ همان‌ها که به گواهی بیتی از دقیقی که بیهقی بدان استناد می‌کند، باید «جنبشی آسمانی» داشته باشند:

کرا بویه و صلت ملک خیزد یکی جنبشی بایش آسمانی
(همان: ۳۷۶)

بیهقی در طول تاریخش، میان تقدیرگرایی جبرآمیز و اعتقاد به دلیل، منطق و انتخاب، در آمد و شد است و متردد. گاهی همه رویدادها را نتیجه قضای مقدر می‌بیند و گاه به عوامل جزئی‌تر، سهمی بیشتر می‌دهد. دلایلی که او کم و بیش، مستقیم و غیرمستقیم، در روند افول قدرت مسعود می‌آورد و یادآور سیر فره‌گریزی باستانی‌اند، گواهی برای این مطلب به شمار می‌آیند. کلی‌ترین دلیل بیهقی برای زوال قدرت مسعود، یکی بخت برگشتگی است و دیگری بی‌خردی. این علت‌ها را که یکی روی در سوی بی‌اختیاری دارد و یکی به آگاهی و آزادی عمل مربوط‌تر است، از مجموع توضیحات بیهقی می‌توان برداشت کرد. در این رابطه می‌خوانیم:

«اوج و حضيض زندگی مسعود، از همه عبرت‌انگیزتر است. در اول هر چه هست همه کامیابی و پیشبرد است. هر اتفاق، هر حادثه به سود او جریان می‌یابد. بیهقی می‌نویسد: هر

روز امیر را بشارتی بود؛ ولی چون بخت از وی برمی‌گردد، حتی امور جزئی و پیش‌بینی پذیر هم به کوه مشکل تبدیل می‌شوند. لشکر صد هزار نفری در نبرد «دندانقان»، از چارده هزار ترک بیابان‌گرد، شکستی مفتضحانه می‌خورد و خود او به رایگان و بیهوده، پادشاهی و سرانجام جاننش را از دست می‌دهد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۹: ۳).

اولین اشتباه آگاهانه مسعود از نظر بیهقی، دستور باز پس‌گیری صله‌های بخشیده امیر محمد است. مسعود با وجود اندرزهای مشفقانه خیرخواه، از تصمیم خود باز نمی‌گردد: «و نخست که همه دل‌ها را سرد کردند بر این پادشاه، آن بود که بوسهل زوزنی و دیگران تدبیر کردند در نهان که مال بیعتی و صله‌ها که برادرت امیر محمد داده است، باز باید ستد» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱/۲۵۶). به عبارت دیگر، دهان‌بینی و آز مسعود، دیده خرد او را بست و به قول بیهقی «نخست ببرد و اندازه نگرفت؛ پس بدوخت تا موزه و قبا تنگ و بی‌اندام آمد» (همان: ۲۵۹).

جریان از دست رفتن شایستگی، با فزونی یافتن مال‌دوستی و حرص مسعود پیش می‌رود و به بی‌تفاوتی او نسبت به مردم و حتی بیداد به آنها می‌انجامد؛ مثلاً سوری پسر مُعَنَز را که ستم‌های بسیار به مردم خراسان کرده، به خاطر هدایای ارزشمندش «چاکری نیک» می‌داند (ن.ک: همان: ۴۰۵)؛ یا در ماجرای مال‌خواستن از اهالی آمل، به تنگدستی و لابه‌های آنها کوچک‌ترین اعتنایی نمی‌کند (ن.ک: همان: ۴۵۹-۴۵۷).

بی‌کفایتی‌ها و مسئولیت‌ناپذیری‌ها ادامه می‌یابند. مسعود در هیچ شرایطی دست از عیش و نوش و شادخواری‌ها بر نمی‌دارد؛ حتی با دیدن قحطی و بلای نیشابور (ن.ک: همان: ۶۲۸-۶۳۱). خودمحموری و تصمیمات ناندیشیده مکرر، به تدریج زمینه را برای روی برتافتن اقبال از او و سلطنتش فراهم می‌سازند؛ روندی که با از دست رفتن فرّه به دلیل کژی و نابخردی منطبق است. در راستای این نکته و تأیید آن می‌خوانیم: زمانی که مسعود قوه اغماض و عفو خود را از دست می‌دهد و نسبت به ستم کارگزارانش واکنشی نشان نمی‌دهد، خود نیز در استبداد دستی می‌یابد. او نه تنها دیگر محبتی نسبت به رعایایش ندارد؛ بلکه با کارگزاران نیک‌خواه هم رفتاری شایسته نشان نمی‌دهد.

آز، دهان‌بینی، کینه‌توزی، مال‌دوستی، استبداد، بی‌مسئولیتی و خوش‌گذرانی در وجود مسعود دست به دست هم می‌دهند و دیگر اوج کامیابی‌های او به پایان می‌رسد؛ به سان پادشاهی فرّه‌مند که مورد عنایت الهی بوده؛ اما به سبب اشتباهات، فرّاز او گسسته می‌شود و پایانش با حضيض، بداقبالی و ناکامی در شکست و مرگ خلاصه می‌شود (ن.ک: کلیفورد باسورث، ۱۳۸۵: ۲۳۶). این جاست که به یاد می‌آوریم: این فرّه «با اینکه خود نگاهبان است، نیاز به نگهداری دارد» (آموزگار، ۱۳۷۴: ۳۴).

۲-۴- آیین مهرگان

پادشاهان غزنوی، قاعدتاً نه به دلیل تمایلات ملی و قومی؛ بلکه به لحاظ همراهی با ایرانیان و نشان دادن اینکه علایقی از جنس آن‌ها دارند، به آیین‌هایی از قبیل مهرگان توجه می‌کردند. بررسی نمودها و جزئیات این توجه، علاوه بر فواید فرهنگی و روان‌شناختی که دارد، می‌تواند به موضوع این پژوهش نیز مربوط باشد. بزرگداشت مهرگان توسط شاهان غزنوی و بازتاب آن در تاریخ بیهقی، می‌تواند پیوندی آگاهانه با فرّه‌باوری داشته باشد و تمثیلی باشد از انتساب فرّه - هرچند برساخته - به پادشاهان آن سلسله. وضوح بیشتر این مطلب، گذری کوتاه بر ماهیت و پیشینه این آیین باستانی را می‌طلبد: «مهر یا میترا از ایزدان مشهور ایران بود؛ همان که سامی‌ها به نام شمس پرستش می‌کردند» (مهرین، ۱۳۸۰: ۱۱۷). در باورهای اسطوره‌ای ایران هم «یکی از مهم‌ترین وظایف میترا، حفاظت از اقبال شاهانه یا خورنه یا فرّه است» (سرخوش کرتیس، ۱۳۸۸: ۱۳). مهر همان‌گونه که در اعطای شکوه و مجد به پادشاهان دخالت داشت، در سلب افتخار و قدرت از آنان نیز سهمیم بود. در این باره نوشته‌اند که او «به پادشاهان تاج و دیهیم و عزّت و افتخار می‌بخشد؛ اما چون از راهش منحرف می‌شوند، به ذلت و خواری سوقشان می‌دهد» (رضی، ۱۳۶۰: ۱۱۲-۱۱۱). در جایی دیگر نیز در این زمینه می‌بینیم: مهر «واسطه و میانجی میان خالق و مخلوق و گواه راستگویان و کیفر دهنده عهدشکنان (است) ... مهر، دروغگویان را به سختی کیفر می‌دهد؛ همان سان که جنگاوران با ایمان را یاری می‌کند» (عنصری، ۱۳۷۴: ۸۸).

روز مهر از ماه مهر، زمان به ثمر نشستن قیام کاوه آهنگر بود و بر تخت نشستن فریدون. پادشاهان ایران باستان در این روز بار عام می‌دادند و جانشین برمی‌گزیدند (منوچهرپور، ۱۳۷۷: ۸۷-۸۶). از سویی «پیوند مهر با شهریاری، ... او را به یک سازنده و در عین حال ویران کننده پادشاهان تبدیل کرده است» (اسماعیل پور، ۱۳۸۷: ۱۴۸-۱۴۷) و از این روست که مهر با فره و پادشاهی و نیز با ایران باستان و اساطیر پیوند می‌یابد.

غزنویان «به ظاهر دوستدار اسلام و ایران بودند. نوروز، مهرگان و سده را به خاطر ایرانیان؛ عید فطر و اضحی را به خاطر خلیفه و هر دو را در حقیقت برای محکم کردن پایه‌های سلطنت خود جشن می‌گرفتند...؛ بار عام ترتیب می‌دادند و مجالس جشن و سرور و شادمانی برپا می‌ساختند» (فلاح رستگار، ۱۳۴۹: ۴۱۳-۴۱۲). همین برگزاری شکوهمند آیین مهرگان؛ حتی در دربار خلفای عباسی بود که به واژه‌های مهرگان یا مهرجان، بتدریج مفهوم جشن بزرگ و باشکوه بخشید (ن.ک: مهرین، ۱۳۸۰: ۱۶۲).

تمامی این مزایا و دلایل، به اضافه هدایای ارزشمندی که در این گونه مراسم نصیب شاهان می‌شد، زمینه‌ای مناسب بود برای بسامد قابل توجه بازتاب مهرگان و وابسته‌های آن در تاریخ بیهقی. این نکته چنان که گفتیم، در کنار همه تحلیل‌هایش، رد پای فره‌اندیشی در ذهن بیهقی، شاهان غزنوی و مردمان آن روزگار را در برابر قضاوت خواننده به نمایش می‌گذارد.

۲-۵- شیرگیری مسعود

یکی دیگر از مواردی که ذهن مخاطب را از نظرگاه موضوع این پژوهش درگیر می‌کند، حکایت «شیرگیری امیر مسعود» است که در مجلد ششم تاریخ بیهقی به آن پرداخته می‌شود. (بیهقی، ۱۳۸۹: ۱/۱۱۶-۱۱۴). این روایت، هرچند صرف نظر از جنبه‌های بالقوه اغراق آمیزش، تاریخی است و روی داده، می‌تواند صورتی نمادین- خودآگاه یا ناخودآگاه- از اتصال سلسله غزنوی؛ به ویژه مسعود، با فره باشد.

بیهقی می‌تواند این ماجرای شیرگیری را صرفاً در تبیین شجاعت مسعود آورده باشد؛ اما حتی در این صورت، نمی‌تواند از ارتباط رمزآلود شیر با فره، قدرت، نور و پادشاهی

بی اطلاع بوده باشد. این گونه است که این حکایت در تاریخ بیهقی، در تناسب با سایر جلوه‌های فره‌باوری، می‌تواند کارکردهای نمادین قابل تأملی داشته باشد؛ چرا که اصولاً «یکی از گونه‌های کهن‌الگو جدال است: «این ستیزه در کشمکش انسان بدوی برای دست یافتن به خودآگاهی، به صورت نبرد میان قهرمان کهن‌الگویی با قدرت‌های شرور آسمانی که به هیأت اژدها و دیگر اهریمنان نمود پیدا می‌کنند، بیان شده است» (یونگ، ۱۳۸۷: ۱۷۵). از سوی دیگر، اسطوره‌ها همواره شیر را نمادی برای شهریاری، شهامت، خورشید و عدالت معرفی کرده‌اند (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۷: ۴۲)؛ ضمن اینکه شیر از نمادهای بارز و برجسته فرهنگ مهری است (هینلز، ۱۳۸۵: ۲۴۵).

روایت مورد بحث، در مواجهه با مخاطب آگاه، خواه ناخواه حامل مفاهیم کهن‌الگویی و اساطیری و اندیشه‌های مرتبط با فره و شاخصه‌های آن است. این ویژگی، همان طور که گذشت، رویارویی مسعود را با شیر، از منظر موضوع فره‌اندیشی در تاریخ بیهقی، قابل تأمل می‌سازد.

۳- نتیجه‌گیری

مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش عبارتند از:

یکی از موضوعات اسطوره‌ای که در تاریخ بیهقی جلوه‌هایی خودآگاه یا ناخودآگاه دارد، اندیشه‌ی فره‌باوری است. این تفکر عمدتاً خود را در خلال ماجراها و رفتارهای کلان شاهان، گروهی از خصوصیات برجسته آنها و بعضی آداب و رسوم می‌نماید. تقدیرگرایی جبرآمیز که بخصوص در ماجرای به قدرت رسیدن یا عزل و نصب شاهان و نیز اعمال و رویدادهای مرتبط با آنان رخ می‌نماید، در ژرف ساخت خود حامل نمودهایی بازر از فره‌باوری است که البته در صورتی تطوّر یافته، کارکردی ابزاری و درباری - سیاسی یافته است و در خدمت کسب مشروعیت برای پادشاه قرار گرفته است. شاه به قدرت رسیده در تاریخ بیهقی، مانند همان فرمانروای فره‌مند اساطیری است که از موهبت ایزدی شهریاری برخوردار است؛ هرچند از نظر مخاطب و حتی خود بیهقی سزاوار این عظمت نباشد. پادشاه غزنوی بی‌مانند و برترین نیست؛ بی‌مانند و برترین معرفی می‌شود.

به این ترتیب، معمولاً سهم خرد و اختیار در این صورت تازه، بسیار کمتر از شکل باستانی آن می‌گردد؛ مگر در اشاراتی که روند افول قدرت مسعود را متذکر می‌شوند. فرّه باوری در ذهن و زبان بیهقی، جلوه‌هایی متعدد در تاریخش دارد. بارزترین شگرد فرمی - بلاغی بیهقی برای القای مفاهیم مرتبط با این اندیشه، استفاده از تشبیه و نماد است. بزرگداشت مهرگان توسط شاهان غزنوی و بازتاب این آیین در تاریخ بیهقی، می‌تواند پیوندی آگاهانه با فرّه باوری داشته باشد و تمثیلی باشد از انتساب فرّه به سلسله مذکور. این برداشت به دلیل ارتباط چند جانبه مهر با فرّ شاهان است. روایت شیرگیری مسعود، صرف نظر از جنبه واقعی، قابلیت این را دارد که تصویری از ارتباط فرّه با حکومت غزنوی باشد. برجستگی این امر، به دلیل بار نمادین، اساطیری و کهن‌الگویی شیر و جدال با آن است.

فهرست منابع

الف) کتاب‌ها

۱. آموزگار، ژاله. (۱۳۸۷). **زبان، فرهنگ و اسطوره**. چاپ دوم. تهران: معین.
۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۴۹). **جهان بینی ابوالفضل بیهقی**. مشهد: دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
۳. اسماعیل پور، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). **اسطوره، بیان نمادین**. چاپ دوم. تهران: سروش.
۴. بهار، مهرداد. (۱۳۸۷). **از اسطوره تا تاریخ**. چاپ ششم. تهران: چشمه.
۵. بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۸۹). **تاریخ بیهقی**: مقدمه، تصحیح، تعلیقات، توضیحات و فهرست‌ها: محمدجعفر یاحقی. دو جلد. چاپ سوم. تهران: سخن.
۶. دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۲). **اوستا**. چاپ هفتم. دو جلد. تهران: مروارید.
۷. رضی، هاشم. (۱۳۶۰). **زرتشت و تعالیم او**. چاپ اول. تهران: فروهر.

۸. سرخوش کرتیس، وستا. (۱۳۸۸). **اسطوره‌های ایرانی**. مترجم: عباس مخبر. چاپ هفتم. تهران: مرکز.
۹. سودآور، ابوالعلاء. (۱۳۸۳). **فره ایزدی در آیین پادشاهی**. تهران: میرک.
۱۰. عناصری، جابر. (۱۳۷۴). **تجلی دوازده ماه در آئینه اساطیر و فرهنگ عامه ایران**. چاپ اول. مرنند: قمری.
۱۱. _____ (۱۳۸۷). **شناخت اساطیر ایران: بر اساس طومار نقالان**. چاپ سوم. تهران: سروش.
۱۲. فلاح رستگار، گیتی. (۱۳۴۹). **آداب و رسوم و تشریفات در دربار غزنه، از خلال تاریخ بیهقی**. مشهد: دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
۱۳. کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۶). **نامه باستان: ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی**. جلد اول. چاپ ششم. تهران: سمت.
۱۴. منوچهرپور، منوچهر. (۱۳۷۷). **بدانیم و سربلند باشیم**. چاپ سوم. تهران: فروهر.
۱۵. موسوی، کاظم و اشرف خسروی. (۱۳۸۹). **پیوند خرد در اسطوره و شاهنامه**. چاپ اول. تهران: مهرآیین.
۱۶. مهرین، مهرداد. (۱۳۸۰). **دین بهی: فلسفه دین زرتشت**. چاپ دوم. تهران: فروهر.
۱۷. هینلز، جان راسل. (۱۳۸۵). **شناخت اساطیر ایران**. مترجم: باجلان فرخی. چاپ دوم. تهران: اساطیر.
۱۸. یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۷). **انسان و سمبل‌هایش**. مترجم: محمود سلطانی. چاپ ششم. تهران: جامی.

ب) مقاله‌ها

۱. آموزگار، ژاله. (۱۳۷۴). «فره، این نیروی جادویی و آسمانی». هنر و معماری: کلک. شماره ۷۰-۶۸. صص ۳۲-۴۱.
۲. دلریش، بشری. (بی‌تا). «روانشناسی قدرت در عصر بیهقی، با تکیه بر اصل نیست‌همتابی در تاریخ بیهقی». پژوهش‌نامه علوم تاریخی. صص ۴۱-۴۵.

۳. محمدی، ذکرا... و محمد بیطرفان. (۱۳۹۱). «انتقال و تحول اندیشهٔ سیاسی فرّۀ ایزدی از ایران باستان به ایران اسلامی، با تکیه بر مبانی فکری اندیشه گرایان ایرانی». فصلنامه علمی تخصصی سخن تاریخ. سال ششم. شماره ۱۶. صص ۳-۳۶.
۴. همایون کاتوزیان، محمدعلی. (بی‌تا). «فرّۀ ایزدی و حق الهی پادشاهان». اطلاعات سیاسی - اقتصادی. شماره ۱۳۰ - ۱۲۹. صص ۴-۱۹.

